

علل بی‌ثباتی سیاسی در منطقه خاورمیانه و خلیج فارس از منظر جامعه‌شناختی

مهدی روحانی، استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکز Ertebatat_rohani@yahoo.com
مریم درستانی، کارشناس ارشد تحقیق در ارتباطات واحد تهران مرکز m.dorestani@yahoo.com

چکیده

«آسیب‌پذیری‌های داخلی» و «تهدیدات و فشار خارجی» دو عامل مهمی است که در بروز بی‌ثباتی سیاسی و ایجاد ناامنی در دو سطح ملی و منطقه‌ای نقش بسزایی دارد. در منطقه حساس خلیج فارس و خاورمیانه عوامل داخلی بالقوه این توانایی را دارند که ساختارهای سرزمینی و نهادهای حاکم را تهدید به تضعیف و یا از بین بردن نمایند و عوامل خارجی که متأسفانه بنا به دعوت برخی کشورها به زعم برقراری موازنه قوا به منطقه دعوت شده‌اند. با بهم ریختن توازن نیروهای فرهنگی - اجتماعی در این منطقه تمدنی و تاریخی یک نقش دوگانه در تحریک نیروهای داخلی کشورها به تحول طلبی بر دو محور مشارکت طلبی سیاسی و بازگشت به اصل و یا حتی مداخله مستقیم و مغرضانه در برخی از کشورهای منطقه را ایفا کرده‌اند. متعاقب چنین وضعیتی در پی رشد تقاضاهای داخلی برای مشارکت در فرآیند دولت‌سازی نظیر آنچه در تحولات ماه‌های اخیر قابل مشاهده است، فشار فوق‌العاده‌ی بر آندسته از دولت‌ها وارد می‌آید که سیاست تعامل با قدرت موازنه‌گر خارجی پایه‌های مشروعیت داخلی آنها را تضعیف نموده و معمولاً نظام سیاسی این کشورها از عهده پاسخگویی به این خواسته‌های داخلی بر نمی‌آید. کانون اصلی بحث بررسی رابطه معنادار میان متغیرهای خارجی (حضور نیروهای نظامی بیگانه در منطقه و وجود رژیم صهیونیستی) و عوامل داخلی (پارامترهایی چون ساخت قدرت، بافت فرهنگی - اجتماعی، نهادها و مراکز قدرت دولتی و مردمی، میزان مشارکت سیاسی وضعیت سرمایه اجتماعی و...) و تاثیر آنها بر ثبات داخلی و امنیت ملی کشورهای منطقه می‌باشد.

در این مقاله سعی گردیده است با رویکردی جامعه‌شناختی مولفه‌های بی‌ثباتی سیاسی و ناامنی در کشورهای عربی منطقه در دو سطح متمایز از یکدیگر و در عین حال متأثر بر هم مورد بررسی قرار گیرد. ابتدا به عوامل خارجی بی‌ثبات‌کنندگی که در حقیقت با بهره‌گرفتن از شرایط و وضعیت داخلی این کشورها رشد و تقویت شده است، پرداخته شده و سپس به مولفه‌های داخلی بی‌ثباتی که بنوعی متأثر از عوامل خارجی است، اشاره گردیده است و در نهایت با هدف‌رهایی از الگوهایی نا کارآمد امنیتی که محور آنها دخالت عامل مداخله‌گر خارجی است و ایجاد ثبات سیاسی پایدار با اتکا به ساز و کارهای بومی در کشورهای منطقه را کارهایی مبتنی بر مولفه‌های جدیدتر قدرت و لزوم صورت‌بندی جدید قدرت سیاسی و منطقه‌ای با هدف تقابل با الگوی امنیتی موازنه قوا ارایه گردیده است.

واژگان کلیدی: ثبات سیاسی، امنیت، ساخت قدرت، موازنه قدرت.

مقدمه

به لحاظ تاریخی منطقه خاورمیانه بزرگ از جنوب روسیه و قزاقستان تا عربستان سعودی و امارات پیوسته به عنوان یک منطقه حیاتی و مهم تکیه گاه استراتژیکی در عرصه سیاست‌های جهانی و کانون محوری مسائل نظام بین‌الملل بوده است. دولت آمریکا در سند استراتژی امنیت ملی خود در قرن ۲۱ با تعبیر «خاور نزدیک بزرگ» این منطقه را چنین توصیف می‌نماید: «این مکان بزرگترین منبع سوخت فسیلی است... که ایالات متحده در آن هم پیمانان کلیدی و منافع مهم دارد... و تنها منطقه‌ای از جهان است که پس از پایان جنگ سرد آرامش نظامی ایالات متحده کم و بیش به طور پیوسته در آن وجود داشته است.» (استراتژی امنیت ملی آمریکا در قرن، ۱۳۸۰: ۱۶۰) با توجه به اهمیت مساله امنیت و ثبات برای منطقه و نیز منازعه تاریخی میان قدرت‌های جهانی برای دسترسی و کنترل این منطقه دکترین‌ها و ترتیبات امنیتی مختلفی از سوی قدرت‌های فرامنطقه‌ای بویژه آمریکا برای منطقه حیاتی و استراتژیک خاورمیانه ارائه شده است که هر یک از آن مدل‌ها، بدلیل تعارض ذاتی با منافع، ارزش‌ها و استقلال ملت‌های منطقه و مقاومت نیروهای اجتماعی و سیاسی موجود در منطقه و همچنین رخدادها و تحولات منطقه‌ای در ثبات آفرینی ناکام بوده‌اند. نتیجه طراحی دکترین‌های ثبات منطقه‌ای در محافل غیر منطقه‌ای ایجاد یک پارادوکس ذاتی بین سیاست‌های نیروهای جهانی با نیروهای درون منطقه‌ای است که بدلیل اولویت بخشیدن و ترجیح منافع بازیگران جهانی بر منافع بومی، موجب شکل‌گیری ناهنجاری‌ها، اختلافات منطقه‌ای و بروز مقاومت از سوی نیروهای بومی در منطقه گردیده است.

«وقوع تحولات عمده در قرن بیست و یکم در عرصه جهانی بویژه در منطقه استراتژیست‌های موازنه گر غربی را ملزم به بازبینی علل ناکامی راهبردهای پیشین و ارائه استراتژی جدید با هدف ایجاد ثبات و امنیت مطلوب خود در این منطقه نموده است، به گون‌های که آمریکائی‌ها بطور صریح در آخرین سند امنیت ملی خود بیان داشته‌اند، امنیت ملی آمریکا در گرو تامین امنیت حوزه خلیج فارس می‌باشد.» (همان، ۱۳۸۰: صص ۲۶۷ الی ۲۹۵).

از این رو در پرتو این راهبرد اعلامی حضور مستمر نیروهای نظامی خود در منطقه را توجیه می‌کنند. این حضور که با دعوت و در اختیار گذاردن پایگاه از سوی کشورهای منطقه بنوعی از مشروعیت حقوقی- بین‌المللی دست بافته و به اصطلاح با هدف ایجاد توازن قدرت (The Balance of Power) در منطقه شکل گرفته در نقاطی به ثبات سیاسی و امنیت ملی کشورهای منطقه تنه زده و خود موجد بی‌ثباتی گردیده است. ادامه حضور این عامل وارداتی تلاش آن برای تقویت یکجانبه نیروهای سیاسی و فرهنگی غربگرا تحمیل دستور کارهای نظامی خود به دولت‌های میزبان، جلوگیری آن از ادامه طبیعی فرایند تحولات سیاسی داخلی کشورها ترجیح نظام‌های اقتدارگرا بدلیل مشخص بدون توجه به نیازها و شرایط داخلی منطقی در یک فرآیند طولانی‌تر موجب گریز نیروهای اجتماعی و فرسایش ثبات سیاسی در این کشورها می‌گردد که خیزش‌های سیاسی اخیر در کشورهای عربی نیز در این چارچوب قابل تامل و بررسی است. بنابراین شناخت ریشه‌ها تحلیل و آینده پژوهی سیر تحولات این منطقه که این روزها با شتاب و سرعت فزاینده‌ای رو به رو است، مستلزم فهم دقیق از دو مقوله "امنیت" و "ثبات سیاسی" و همچنین شناخت عوامل موجد بی‌ثباتی (داخلی و خارجی و میزان ارتباط و پیوستگی میان این دو سطح) در این منطقه می‌باشد. رویکرد واقع بینانه در بررسی عوامل بی‌ثباتی در منطقه علاوه بر عوامل داخلی معطوف به متغیرهای بیرونی چون حضور نیروهای نظامی بیگانه و وجود رژیم صهیونیستی می‌باشد که تجاهل رسمی دولتمردان عرب منطقه در قبال متغیرهای بیرونی رسیدن به راه ثبات سیاسی داخلی در این کشورها را با پیچیدگی بیشتری مواجه نموده است.

در این مقاله سعی شده است با رویکردی جامعه‌شناختی ضمن تبیین نظری مفاهیم فوق پیامدهای سیاسی- امنیتی الگوی امنیتی موازنه قوا بر ایجاد بی‌ثباتی سیاسی در کشورهای منطقه در دو سطح داخلی و خارجی مورد بررسی قرار گیرد. پیش از ورود به بحث اصلی ارائه تعریفی روشن از دو مقوله ثبات سیاسی و امنیت ملی می‌تواند ما را در تبیین رابطه دو عامل خارجی و داخلی کمک نماید.

ثبات سیاسی (political stability)

ثبات سیاسی در اصل ناظر به وجود توازن میان "خواست‌های مردمی" (People needs) از یک طرف و "کار ویژه‌های دولتی" (Functions Of State) از طرف دیگر می‌باشد. "به تعبیری در درون هر جامعه‌های چنانچه نظام سیاسی حاکم بتواند به خواست‌های متنوع مردم درخور و قانع کننده‌ای بدهد و نظام مزبور مطابق با باور عقاید و در یک کلام ایدیولوژی مورد قبول جامعه باشد و از جانب آن تایید گردد، آن نظام از ثبات برخوردار خواهد بود، پس چنانچه کار آمدی دولت به هر دلیلی کاهش یابد و یا این که باور ملی بر نفی الگوی حاکم تعلق گیرد، زمینه بروز نارضایتی فراهم می‌آید که در صورت گسترش و تعلیق آن ممکن است به زوال مشروعیت سیاسی نظام و در نهایت بروز رفتارهای اعتراض آمیز که تجلی بیرونی بی‌ثباتی سیاسی هستند، منجر گردد." (رسانه‌ها و ثبات سیاسی، ۱۳۸۱).

امنیت ملی (National security)

"امنیت" واژه‌ای است که به شدت از تعریف گریزان است بیشتر جامعه شناسان این مفهوم را به طور کامل نادیده می‌گیرند و بر واژگانی همچون "قدرت، اقتدار، نظم و کنترل" متمرکز می‌شوند، از سوی دیگر علمای سیاست چنین می‌پندارند که مفهوم "امنیت" اساساً به معنای بقای دولت ملی است و معتقدند: امنیت به حفظ تمامیت و حرمت دولت و حراست از ارزش‌های ملی در مقابل دشمنان خیالی یا واقعی مربوط می‌شود. بنابراین امروزه به رغم تلاش‌های فراوان و نوشتارهای بی‌شمار پیرامون مقوله امنیت این واژه علیرغم سادگی همچنان از جمله موضوعات پیچیده و مبهم است تا جایی که عده ایی آن را امری ذهنی بر می‌شمارند، لیکن نکته مورد توافق و اجماع در تعریف امنیت این است که اساساً مفهوم امنیت در مقابل تهدید معنا و ظهور عینی می‌یابد.

یکی از دلایل عمده در تحول مفهومی امنیت ملی، تحول در مبنای قدرت ملی می‌باشد. تا قبل از فروپاشی شوروی مبنای اندازه گیری قدرت ملی، میزان توانایی نظامی و جذابیت ایدیولوژیک بود ولی به تدریج از اوایل دهه هفتاد این امر دگرگون شد مولفه‌های دیگری چون اقتصاد به تدریج جایگاه برتری، در ارزیابی قدرت ملی و ساختار نظام بین الملل پیدا کرد. از این رو امنیت در سیر تاریخی خود، چهار تحول گفتمانی بر اساس چهار دوره خاص تاریخی را طی کرده و در هر گفتمان و ویژگی‌های خاصی را تجربه نموده است.

۱- جامعه بدوی - گفتمان سنتی: در این گفتمان "امنیت" به معنای "حفظ بقا و موجودیت"، در صدر همه قرار گرفت و منشا، اصلی تهدید نیز طبیعت دانسته شد.

۲- جامعه مدنی - گفتمانی سنتی: در این گفتمان امنیت به معنای "فقدان تهدید" تعریف شد و منشا، اصلی تهدید نیز جنگ به شمار آمد.

۳- جامعه مدنی - گفتمان نوین: در این گفتمان فقدان تهدید زمانی معنا دار است که یک کشور از توانایی و قدرت مقاومت و پیروزی در جنگ و فراتر از آن قدرت بازدارندگی یا مقابله به مثل برخوردار باشد. به عبارت دیگر در گفتمان نوین بر اساس نوعی نگرش ایجابی تاکید بر کسب قدرت و توانایی ملی است و چنین نگرشی نتیجه منطقی تشکیل دولت‌های جدید بر اساس مفهوم "حاکمیت" است که اقتدار در چارچوب مرزهای ملی و استقلال در روابط خارجی را معنا دار ساخته‌اند و منشا، اصلی تهدید قدرت طلبی است.

۴- جامعه مدنی - گفتمان فرانونین: در این گفتمان امنیت به معنای همکاری و همگرایی است آن هم به خاطر برداشت ایده آلیستی که همکاری دولت‌ها را امری اخلاقی و ارزشی و نتیجه خوش بینی به انسان و اعتماد به عقل خود بنیاد انسانی دانسته که پیامد آن صلح پایدار بر اساس ارزش‌های مشترک بشری است. منشا، اصلی تهدید در این گفتمان دولت است. (خلیلی، ۱۳۸۴: صص ۹۷-۱۳۱). بدین جهت است که دولتها تلاش می‌کنند برای مهار و جلوگیری از تهدید امنیت توسط سایر کشورها به هم نزدیک‌تر شوند. از منظر جامعه شناسی دو مساله مهم را مورد بررسی قرار می‌دهد: "نظم" که به "مساله هابزی" معروف است و دیگری "تغییر" که "مساله مارکسی" نامیده می‌شود. (چلیبی، ۱۳۷۵: ۱۱).

در مساله نظم هدف چگونگی برقراری و حفظ نظم به رغم تمام تضادها و کمیابی هاست و حال آنکه مساله تغییر به دنبال عوامل سازوکارها و پیامدهای تغییر است اما جامعه شناسی امنیت بر خلاف جامعه شناسی نظم فقط دغدغه نظم ندارد بلکه در اندیشه پویایی نیز هست و بر خلاف جامعه شناسی تغییر فقط درصد دگرگون سازی جامعه بنیان‌های اجتماعی است که اولاً موجبات شکنندگی و آسیب‌پذیری داخلی را فراهم می‌آورند و ثانیاً زمینه‌های مساعد جلب تهدید خارجی را فراهم می‌کنند. بنابراین فهم مبانی اجتماعی خطر و آسیب‌پذیری داخلی و تهدید خارجی مهم‌ترین دغدغه جامعه شناسی امنیت است. همانطور که پیش‌تر بیان شد مولفه‌های بی‌ثباتی سیاسی و ناامنی در کشورهای عربی منطقه خاورمیانه در دو سطح متمایز از یکدیگر و در عین حال متاثر بر هم تمرکز اصلی این پژوهش را تشکیل می‌دهد. ابتدا به عوامل خارجی بی‌ثبات کنندگی که در حقیقت با بهره گرفتن از شرایط و وضعیت داخلی این کشورها رشد و تقویت شده است، پرداخته می‌شود و سپس به آن بخش از مولفه‌های داخلی بی‌ثباتی که متاثر از عوامل خارجی است اشاره می‌گردد و در پایان به ارایه الگویی جامع از ثبات سیاسی و امنیت ملی پایدار مبتنی بر نیروهای درون منطقه‌ای پرداخته می‌شود:

الف: عوامل و ریشه‌های خارجی موجب بی‌ثباتی سیاسی

۱ - حضور مستقیم نیروهای نظامی خارجی و بیگانه در منطقه

با توجه به اهمیت مساله امنیت و ثبات تاریخ معاصر منطقه بویژه پس از اکتشاف نفت در آن شاهد ترتیبات امنیتی مختلفی از سوی قدرت‌های فرا منطقه‌ای بوده است که تمامی آن مدل‌ها در مرحله عمل و بنا بر رخدادهای منطقه‌ای در دستیابی به اهداف خود از تولید یک امنیت پایدار منطقه‌ای ناکام بوده اند. (نک. الهی، ۱۳۸۸). در پی تغییر معادلات قدرت در منطقه طی سه دهه گذشته و تغییر نوع مناسبات میان قدرت‌های خارجی و داخلی موثر در تحولات کشورهای منطقه خلیج فارس ساختار قدرت منطقه به شدت دستخوش تغییر گردیده است و همین امر استراتژیست‌های موازنه گر غربی را بر آن داشت ضمن بازبینی علل ناکامی راهبردهای پیشین با طراحی استراتژی جدیدی به دنبال ایجاد ثبات و امنیت مطلوب خود در این منطقه باشند. آمریکایی‌ها بطور صریح در آخرین سند امنیت ملی خود بیان داشته‌اند که امنیت ملی آمریکا در گرو تامین امنیت حوزه خلیج فارس می‌باشد. (نک. استراتژی امنیت ملی آمریکا، ۱۳۸۰: صص ۲۹۵-۲۶۷).

از این رو در پرتو این راهبر اعلامی حضور مستمر نیروهای نظامی خود در منطقه خلیج فارس را توجیه می‌کنند. نکته ظریف و غالباً مغفول در مساله حضور نیروهای فرا منطقه‌ای در خلیج فارس و وابستگی آشکار یکجانبه و فزاینده حاکمان کشورهای خاورمیانه به دولت‌های این است که گذشته از تولید پتانسیل‌های تنش میان کشورها در منطقه نقش این پارامترها در تحریک و مقاومت عوامل و مولفه‌های داخلی و بروز بی‌ثباتی و ناامنی نادیده انگاشته می‌شود که این لمر خود ناشی از فقدان ادراک صحیح رهبران موازنه طلب و غرب گرا از دو مقوله ثبات و امنیت در سطوح ملی و منطقه‌ای بوده که بدون توجه به ساختار شرایط داخلی همواره برای ایجاد امنیت و ثبات به نیروهای خارج از منطقه و مشخصاً آمریکا اتکا می‌کنند.

مقوله امنیت و ثبات پدیده‌های چند لایه است و هر اقدامی در راستای تولید موازنه امنیتی با کمک گرفتن از عامل خارجی نه الزاماً به معنای رسیدن به آن سطح از امنیت مورد نیاز است و نه اصولاً درک دقیقی از اغراض و منافع موازنه گران خارجی و یا کارکرد نیروهای اجتماعی و سیاسی قدرتمند منطقه و نحوه واکنش آنها به عامل خارجی است. این یک اصل کلی در روابط بین الملل می‌باشد که امنیت ملی و ثبات داخلی کشورها در یک نقطه با امنیت و ثبات منطقه تلاقی دارد و امنیت و ثبات منطقه‌ای هم رابطه تنگاتنگی با ثبات داخلی و امنیت ملی کشورها دارد. وضعیت کنونی خیزش‌های اجتماعی در منطقه عربی نشان می‌دهد که بی‌ثباتی در یک کشور (که وجه مهمی از آن بیگانه ستیزی است) چگونه موجی از ناآرامی و تحولات امنیتی در سایر کشورهای منطقه ایجاد نمود و چگونه این موج بی‌ثباتی

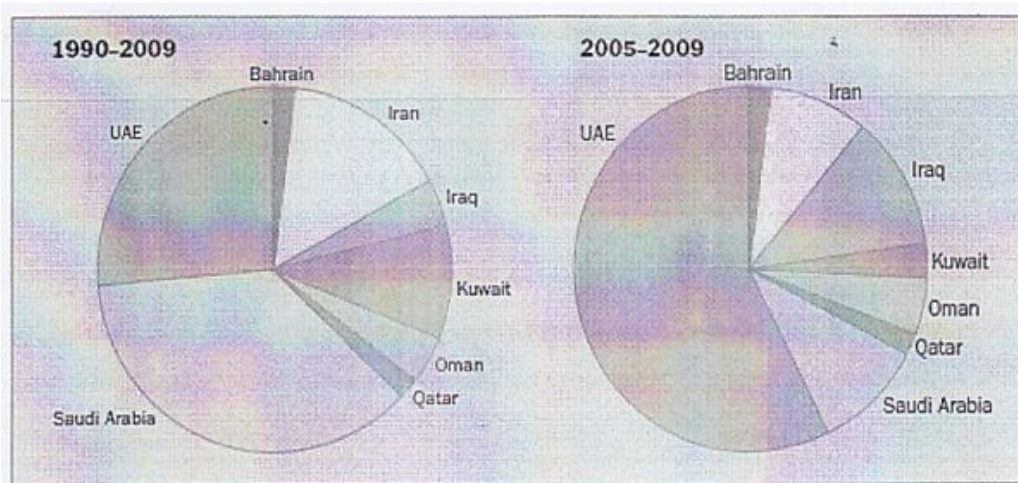
منطقه‌ای به نامنی سیاسی - اجتماعی در بدنه گروه معتقد به موازنه با استفاده از قدرت موازنه گر خارجی انجامیده است. تعریف امنیت از نظر قدرت‌های فرا منطقه‌ای متفاوت با وجدان امنیتی مردم منطقه است. ایمن مفهوم امنیت در پارادایم نظری غربی‌ها زمینه ساز و مقوم حضور آنان در منطقه می‌باشد. (متقی، ۱۳۸۹: صص ۲۷۸-۲۵۹).

تجربه عینی نشانگر آن است که این برداشت نمی‌تواند الزاما تامین کننده امنیت پایدار و ثبات دایمی در دو سطح منطقه و ملی باشد و احتمالا اولویت آن نیز امنیت پایدار منطقه‌ای نیست. نظام سیاسی امنیتی مبتنی بر توازن قوا در منطقه خلیج فارس عمدتا بر محور تهدیدات سنتی میان دولت‌ها در دوران جنگ سرد منازعات دو قطبی و شرایط خاص دهه‌های ۱۹۹۰، ۱۹۸۰، ۱۹۷۰ و با تکیه بر خواست و منافع بازیگران فرا منطقه‌ای طراحی شده است بگونه‌ای که آخرین طراحی‌ها متضمن یک موازنه متکی بر باز تولید هراس‌های متقابل ایدیولوژیک، هژمونیک و ناسیونالیست می‌باشد. چنین نظامی تاکید بر تضادها و اختلافات دارد. اساسا بارزترین ویژگی تیوری توازن قوا ایجاد یک فضای امنیتی است که حاصل آن جو بی‌اعتمادی میان کشورها و عدم تمایل به پیمان‌های منطقه‌ای است. مخالفان تیوری موازنه قوا بطور معمول توسعه اتحادیه‌ها و ائتلاف‌های رابرای رسیدن به آرامش و امنیت منطقه‌ای تجویز می‌نماید همان ساز و کاری که اروپا و شرق آسیا بعنوان بهترین روش برای جلوگیری از بروز جنگ و ناآرامی در پیش گرفته اند. آن دسته از کشورهای منطقه که بر اساس شواهد ظاهری با نادیده گرفتن پیامدهای نظام امنیتی وابسته به قدرت موازنه گر خارجی جهت دستیابی به اهداف و منافع امنیتی خود به قدرت‌های فرا منطقه‌ای متوسل می‌شوند و در حقیقت بنوعی با اقبال نسبت به سیاست توازن قوا در زمین از پیش طراحی شده قدرت‌های بزرگ بازی می‌کنند. سوابق تاریخی نشانگر این واقعیت است که این نظام امنیتی در ماهیت چه به شکل سنتی و چه جدید به همراه خود رقابت قدیمی قدرت‌های فرا منطقه‌ای را وارد منطقه ساخت. به دنبال یار کشی در منطقه (ایجاد دو دستگی) و نهایتا منشا، نا امنی بوده و در عمل نیز بعد از بحران عراق قابلیت تحقق بخشیدن به امنیت و ثبات به شکل سنتی در منطقه را ندارد. (Zunes, 2001, 12).

مسابقه تسلیحاتی میان کشورهای حوزه خلیج فارس یکی دیگر از آثار منفی حضور نیروهای فرا منطقه‌ای است که علاوه بر تولید رقابت غیر سازنده و بی‌ثباتی در سطح منطقه‌ای بطور مستقیم بر امنیت ملی و ثبات داخلی کشورهای این منطقه تاثیر گذار می‌باشد. از سوی دیگر رقابت قدرت‌های فرا منطقه‌ای برای پیدا کردن جای پای در منطقه حساس خلیج فارس این منطقه را هر چه بیشتر نظامی کرده است. علاوه بر آمریکا کشورهای فرانسه، انگلیس، چین و روسیه نیز تلاش دارند تا دلارهای نفتی منطقه را هر چه بیشتر به سلاح تبدیل کنند، سلاحی که ب باور عموم استراتژیست‌های منطقه نه تنها برای این کشورها امنیت نیآورده و نمی‌آورد، که بر اساس شواهد و قرائن بسیار با امنیتی ساختن فضای منطقه مشکلات فراوانی را در حوزه امنیت ملی برای کشورهای منطقه ایجاد کرده است. در حقیقت بروز یک رقابت تسلیحاتی در منطقه زمینه ساز ایجاد اختلال در اولویت‌های ملی کشورهای منطقه از جمله مبارزه با فقر و بی‌سوادی و ... می‌گردد.

موسسه تحقیقات بین‌المللی صلح استکهلم می‌نویسد: امارات عربی با خرید گسترده تسلیحات در سال ۲۰۰۸ پس از چین و هند به سومین وارد کننده سلاح در جهان و اولین در خاورمیانه مبدل شده است. امارات در سال ۲۰۰۹ میلادی با تخصیص ۷ میلیارد دلار بودجه نظامی بالاترین سرانه نظامی در جهان را کسب نمود. همانگونه که در نمودار ذیل نشان داده می‌شود مجموع خرید تسلیحات این کشور در فاصله سال‌های ۲۰۰۵، ۲۰۰۹ بیش از مجموع خرید تسلیحات ۷ کشور دیگر خلیج فارس است.

دومین کشور بعد از امارات در خرید تسلیحات در منطقه عربستان سعودی است که آن نیز از دارندگان بالاترین بودجه نظامی در جهان می‌باشد. (Sipri, 2010). به گون‌های که ۸۲٪ از تولید ناخالص ملی این کشور در سال ۲۰۰۸ صرف هزینه‌های نظامی و تسلیحاتی شده است. (Ibid, p.20).



میزان سهم واردات و خرید تجهیزات نظامی هر یک از کشورهای منطقه

علاوه بر مسابقه تسلیحاتی میان کشورهای منطقه یکی دیگر از آثار و پیامدهای حضور نیروهای خارجی تقابل فرهنگی و ارزشی خارجیان با فرهنگ بومی و اسلامی مردم منطقه است. عدم تجانس میان ارزش‌ها و باورهای دینی و بومی کشورهای منطقه با فرهنگ و تمدن غربی که با حضور بیگانگان به این کشورها به ارمغان آورده شده زمینه بروز اختلاف و گسست داخلی در حوزه‌های اعتقادی، اجتماعی علاوه بر حوزه سیاسی در این کشورها گردیده است.

پیامد و آثار حضور گسترده نیروهای بیگانه در منطقه چه بصورت اشغال (عراق و افغانستان) و یا حضور توافق شده (کشورهای عربی حوزه خلیج فارس و شمال آفریقا) این دولت‌ها را در قلمرو داخلی خود با چالش جدی و فرسایش آفرین بی‌ثباتی مواجه کرده است. مردم این جوامع در تفسیر تحولات و وضعیتی که خود دارند و جایگاهی که باید داشته باشند دچار تناقض و مشکل ارایه تحلیلی یکدست از منافع مشترک دولت-ملت می‌شوند. این احساس همه را به شدت می‌آزارد که مردمی دیگر با تمدن و فرهنگی دیگر بر همه مقدرات آنها تسلط یافته‌اند. در این میان عده‌ای بر این باورند که باید برای رهایی از این وضعیت هویت مستقل تمدنی خود را احیاء و تقویت نمایند. برای تبیین این هویت داشتن تعریفی از رقیب تمدنی که اینک نه به چشم رقیب بلکه به چشم یک دشمن تجاوزگر دیده می‌شود. اهمیت کلیدی دارد این بود که نگاه به غرب به عنوان یک دشمن تاریخی و آشتی ناپذیر دوخته شد (محق، ۱۳۸۹) و دولت‌های محلی بدلیل همکاری با این دشمن تاریخی یا متهم به ندانم کاری و یا خیانت شدند.

حمایت بیگانگان از دولت‌های منطقه و مالا وابستگی همه جانبه آنان به خارجیان به شکلی غیر معمول در سطح جهان موجب بروز گسست سیاسی و ظهور گسل‌های اجتماعی میان دولت‌ها و مردم جامعه (گروه‌های اجتماعی و برخی از علمای مذهبی) و تحلیل و فرسایش توان نیروهای اجتماعی بومی منطقه گردیده است. بگون‌های که دولت‌ها توانایی همسو کردن جامعه با سیاست‌های خود و ایجاد آمادگی در مواجهه با تمدن غربی و مظاهر مدرنتی و نیز پیامدهای آن را دارا نمی‌باشند. در نتیجه اعتراضات و مخالفت‌های اجتماعی در درون جامعه بصورت چالشی امنیتی بروز می‌یابد. نمونه آشکار آن ظهور گروه‌های تندرو و افراطی در منطقه و تبدیل شدن آنها به یک تهدید جدی در حوزه امنیت ملی برای این کشورها می‌باشد.

کشور عربستان مثال گویایی بر این واقعیت می‌باشد. بافت قبیل‌های و آداب و سنن قومی و محلی در سطح جامعه بویژه در مراکز غیر شهری، این کشور همچنان برقرار است. دعوت دولت سعودی از نظامیان آمریکایی و اشغال نظامی این سرزمین مقدس به وسیله ارتش آمریکا در پی حمله عراق به کویت وجهه و چهره مذهبی و رهبری دینی سعودی‌ها را

بشدت متزلزل کرد و موجب ایجاد شکاف میان مراکز قدرت سیاسی و دینی گردید. (موثقی، ۱۳۸۶: ۱۸۱) متعاقب آن برخی از علمای برجسته دینی این کشور حکم به تکفیر دولت داده و آن را فاقد مشروعیت اعلام کردند که نقطه عزیمت و شکل‌گیری گروه‌های تکفیری از همین جا آغاز گردید و این روند اختلاف و تقابل میان گرایش‌های مختلف (سنتی، سلفی، اسلامی غیر وهابی و لیبرال مذهبی و نیز تجدد خواهی و غربزدگی) در حال افزایش می‌باشد.

۲- رژیم صهیونیستی

امنیت و ثبات خاورمیانه در حال حاضر به دلیل وجود رژیم صهیونیستی و زرادخانه‌های هسته‌های آن با چالش جدی و اساسی رو به رو است. ایالات متحده آمریکا بدلیل منافع ویژه‌ای که از قبل تاسیس نظام دروغین اسرائیل در منطقه دارد، در تعاملات و مناسبات خود با کشورهای عربی چنین القاء نموده است که توسعه و گسترش روابط آمریکا با این کشورها در گرو بسط مناسبات کشورهای عربی منطقه با اسرائیل می‌باشد. از این رو دولت‌های عربی منطقه خاورمیانه و خلیج فارس بدلیل وابستگی به آمریکا ملزم به گسترش مناسبات خود با رژیم صهیونیستی و اولویت دادن به آن در سیاست خارجی خود در مقابل مقاومت داخلی می‌باشند. در حقیقت این کشورها با چنین رویکردی که در نعارض با وجدان سیاسی و اجتماعی مردم منطقه است موجبات انباشت اعتراض‌ها و تراکم ناراضی‌ها را فراهم می‌کنند که این امر در یک فرآیند طولانی تری موجد بی‌ثباتی و فرسایش مشروعیت سیاسی می‌گردد.

کشورهای خاورمیانه و منطقه خلیج فارس با سیاست‌های تبعیض آمیز و دوگان‌های از سوی قدرت‌های غربی به ویژه آمریکا رو به رو هستند. این سیاست‌ها موجب شده است که حس ناخوشایند سر خوردگی و بی‌عدالتی در میان کشورهای منطقه شدت بگیرد و این خود مایه بی‌ثباتی است. پروفیسور ویلیام رابینسون استاد دانشگاه کالیفرنیا اسرائیل را عامل بی‌ثباتی منطقه خاورمیانه یک کشور تروریست و ناقض حقوق بشر و بین الملل معرفی می‌نماید. به اعتقاد وی در حقیقت زرادخانه هسته‌های اسرائیل تهدید بزرگی برای ثبات امنیت و استقرار تمامی کشورهای منطقه به شمار می‌رود و سلاح‌های کشتار جمعی اسرائیل موجب بی‌ثباتی و برهم خوردن تعادل و توازن قوا در منطقه و نیز بروز رقابت‌های تسلیحاتی شده است. (رابینسون، ۱۳۹۰).

شورای امنیت ملی ترکیه چند ماه قبل از حمله نظامیان اسرائیل به کشتی امدادی ترکیه، اسرائیل را منشاء ناآرامی‌های منطقه خاورمیانه اعلام کرد و گفت: رژیم اسرائیل به رغم درخواست جامعه جهانی برای امضای پیمان (ان پی تی) همچنان از امضای پیمان منع گسترش تسلیحات اتمی (ان پی تی) امتناع می‌کند که این امر موجب رشد و گسترش مسابقه تسلیحاتی در منطقه خاورمیانه و خلیج فارس گردیده است.

(<http://www.arannews.ir/fa/news/19391.aspx>).

ب: عوامل و ریشه‌های داخلی موجد بی‌ثباتی سیاسی

۱- ساخت قدرت (Structure Of Power)

شکل دولت با رژیم حاکم غالباً به عنوان جزئی ضروری از مکانیزم امنیت داخلی محسوب می‌گردد. مورگنتا مدعی است که حکمت خوب منابع ناملموس قدرت ملی و در نتیجه موقعیت امنیتی مستحکم را افزایش می‌دهد چون چنین حکومتی قادر است حمایت توده‌های را به حداکثر خود برساند. (Knopf, 1985: 146-169) لیکن پیکربندی قدرت در نظام‌های سیاسی کشورهای منطقه خاورمیانه و خلیج فارس از مکانیزم فوق تبعیت نمی‌نماید. عدم چرخش قدرت توسط نخبگان جامعه و نادیده گرفتن نقش مردم در ایجاد و تقویت قدرت ملی از مهمترین ویژگی‌های ساختاری حکومت‌های عربی منطقه خاورمیانه و خلیج فارس می‌باشد. بدین سان که ساخت و صورت بندی قدرت در دولت‌های منطقه بدلیل اتکا به درآمدهای نفتی مستقل از جامعه و مردم بوده و دولت‌ها عموماً خود را نسبت به مردم پاسخگو نمی‌دانند. انطباق نیافتگی دولت و ملت بستر ساز تهدیدات درون خیز جوامع در حال توسعه نظیر متراکم شدن شکاف‌ها و بروز گسل‌های اجتماعی و سیاسی می‌گردد. حاکمیت در این کشورها برای مردم مشروعیت و نقشی قائل

نیستند و بیشتر به دنبال حمایت‌های بین‌المللی برای تحکیم پایه‌های قدرت و به عبارتی در پی موازنه بیرونی هستند و به خواسته‌های عمومی توجهی ندارند. از این رو چنین ساختی از قدرت خود بنوعی متأثر از حضور قدرت‌های خارجی در منطقه با هدف تسلط بر منابع نفتی می‌باشد.

در حقیقت تعارض ناشی از سنتی بودن ساختار سیاسی با روند توسعه مدنی و نیز مداخله خارجی به نفع ساختار سیاسی بمنظور حفظ وضع موجود موجب به هم ریختن موازنه قوای داخلی می‌گردد و بدلیل نبود اجماع از مفهوم امنیت منطقه‌ای حاکمان این کشورها ضمن عمق بخشیدن به معضل مذکور این بستر را برای قدرت‌های فرا منطقه‌ای فراهم می‌نمایند تا با بهره‌گیری از شکاف موجود اقدام به القاء و تقویت این باور نادرست کنند که ایجاد ثبات و امنیت در منطقه صرفاً از طریق ایجاد توازن قدرت با محوریت حضور نظامیان خارجی در منطقه خلیج فارس میسر می‌باشد. نهایتاً دولت‌ها در یک وضعیت پیچیده از یکسو با احساس ناامنی در منطقه و از سوی دیگر با ساخت قدرتی شکننده در داخل مواجه می‌باشند. این سردرگمی معلول همان پارادوکسی است که کشورهای منطقه با آن در چالش می‌باشند.

۲- فقر سرمایه اجتماعی (Weakness of Social Capital)

سرمایه اجتماعی به مجموعه هنجارها، عادات اجتماعی و آن دسته از قواعد رفتاری اطلاق می‌شود که طی مدتی مدید بر مناسبات اجتماعی سیطره یافته و همواره در حال شدن است. ضعف، انهدام و سقوط سرمایه اجتماعی خود به خود هزینه اجتماعی زندگی سیاسی یک دولت را افزایش داده و به طور غیر مستقیم زمینه افزایش یا کاهش حمایت شهروندان را فراهم می‌آورد.

سرمایه اجتماعی با ترویج اعتماد و همبستگی متقابل شهروندان ارزش‌های دموکراتیک را پرورش داده و زمینه‌های بهره‌وری بیشتر سازمان‌ها را فراهم می‌آورد. اگر جامع‌های فاقد سرمایه اجتماعی باشد مجبور به صرف هزینه‌های اجتماعی، روانی و اقتصادی بسیار سنگین است. در صورت فقدان یکی از مولفه‌های سرمایه اجتماعی مانند اعتماد، هزینه‌ها و استرس‌ها افزایش یافته، گروه‌ها و حتی حاکمیت را به امنیتی دیدن رفتارها سوق می‌دهد. در جهان مدرن اعتماد یعنی کلیدی‌ترین عنصر سرمایه اجتماعی بواسطه ناکارآمدی دولت‌ها مخدوش شده است و این ناکارآمدی تنها نتیجه ناکارآمدی اقتصادی نیست بلکه نتیجه بی‌اعتمادی نسبت به محلی و اصیل بودن سیاست‌های دولت است، در حقیقت بخش اعظم آسیب‌پذیری داخلی کشورهای جهان سوم سطح اندک سرمایه اجتماعی است.

اندک بودن قواعد رفتاری اعتماد آفرین موجب تشدید رقابت بین حکمرانان و مردم می‌شود. حکام در کشورهای جهان سوم به دلیل ماهیت ایدئولوژیک رژیم سطح بالای عقب ماندگی جامعه و وعده‌های فراواقعی رهبران بسیار قدرتمندند و قدرت زیاد بدینی و بی‌اعتمادی به اطرافیان را در پی می‌آورد، بنابراین حس بی‌اعتمادی و ترس از هرم حکومت به قاعده جامعه منتقل می‌شود، به طوری که آمریت - تابعیت همدیگر را تقویت می‌کنند و بی‌اعتمادی حکام موجبات بی‌اعتمادی شهروندان را فراهم می‌آورند. چنین مناسباتی روابط اداری - تجاری را از حالت سازمانی به روابط بین شخصی تبدیل می‌کند. شخصی شدن روابط موجب ناکارآمدی سازمان و نظام بوروکراتیک شده و شخصی شدن بیشتر را دامن می‌زند. یعنی اگر افراد متصل به حاکمیت در قالب روابط شخصی به مبادله اطلاعات ارزشمند می‌پردازند، طرف مقابل آنها هم همین کار را تکرار می‌کنند و این دور بسته همدیگر را باز تولید می‌نمایند به تعبیر آلفرد شولتز بی‌اعتمادی در کشورهای جهان سوم سبب شده تا افراد در ورای سیستم راحت‌تر باشند تا در درون آن. (فصلنامه مطالعات راهبردی، شماره ۲۸).

۳- نظام اقتصادی (Economic System)

در این کشورها ساختار نهادها بر اساس نظام رانتی شکل گرفته است بگونه‌ای که نهادها از استحکام لازم و کیفیت قوی برخوردار نمی‌باشند. خاستگاه قدرت دولت با توجه به ماهیت جزیره‌ای آن و استقلالش از جامعه مبتنی بر گروه‌های اجتماعی و مردم نمی‌باشند از این رو به هنگام ایجاد امنیت در مواجهه با تهدیدات خود را مستظهر به

پشتیبانی نیروهای داخلی نمی‌بیند در نهایت ناگزیر است در فضای امنیتی شکل گرفته در منطقه متوسل به نیروهای خارجی شود که برآیند این تعامل افزایش بی‌هنجاری در جامعه است. وقتی ناهنجاری رفتاری در دوره بلندی تداوم یابد به کاهش اعتماد عمومی و نهایتاً کاهش سرمایه اجتماعی می‌انجامد. (حاتمی، ۱۳۸۸) بنابراین نتیجه این رویکرد ایجاد نوعی گسست اجتماعی و شکاف سیاسی خواهد بود. عبدالعزیز بن عثمان بن صقر روزنامه نگار عرب جهت رهایی از معضل شکنندگی ساخت قدرت در کشورهای خلیج فارس می‌گوید: "کشورهای شورای همکاری تلاش خود را در خروج از اقتصاد تک محصولی افزایش دهند و با تنوع بخشیدن به منابع در آمدزای خود و تقویت توان تولیدی خود از افزایش قیمت نفت در این راستا کمال استفاده را ببرند و دامنه‌گزینه‌های اقتصادی خود را افزایش دهند. سواى آن این کشورها باید برای تقویت روند اصلاحات سیاسی داخلی و سر و سامان دادن به ساختار اجتماعی جدیدی در روابط شهروند با دولت تلاش کنند. این تلاش‌ها باید بر اصل شهروندی و حقوق بشر و کشور سازمان‌ها و حاکمیت قانون استوار باشد. این راه حقیقی تقویت وحدت داخلی و بستن دروازه‌ها در مقابل دخالت‌های بیگانگان است. (عثمان ابن صقر، ۲۰۰۸).

تحولات اخیر در مصر نیز دقیقاً در همین چارچوب قابل بررسی است. مشکلات اقتصادی و نارضایتی سیاسی از گذشته در مصر وجود داشت و با وجود آرامش ظاهری و سکوت عمومی، شواهد موجود بحران‌های جدی در لایه‌های مختلف اجتماعی بودند. تجمیع و تراکم بحران‌ها شرایط شکننده‌ای را در این کشورها پدید آورده بود. (رفتار شناسی دولت مصر در برابر بحران اخیر، ۱۳۸۹).

۴- فقدان مشارکت مردم (Absence Of Political Participation)

هنگامی که سخن از دو مقوله مهم امنیت ملی و ثبات سیاسی می‌شود، ناگزیر توجه همه‌نخبگان و فرهیختگان سیاسی معطوف به "مشارکت" می‌گردد. شاید چندان گزاف نباشد اگر از مشارکت سیاسی به عنوان سیمان و مصالح پیوند دهنده میان دو مقوله امنیت ملی و ثبات سیاسی تعبیر کنیم.

برجسته‌ترین ویژگی مشارکت سیاسی، تضمین رشد سیاسی مردم و جامعه در عین ثبات نظام سیاسی است، مشارکت سیاسی نوعی تظاهر علنی اراده مردم برای تعیین سرنوشت جمعی خود است (کازمی، ۱۳۷۶: ۱۰۱) در حقیقت، مشارکت سیاسی مردم در تصمیم‌گیری‌ها در سطوح و نیز در عرصه‌های گوناگون به آنها این آگاهی را خواهد داد که از مقدرات و توانایی‌هایشان استفاده بهینه کنند. ثبات و امنیت سیاسی ارتباط نزدیک با رشد خودآگاهی فزاینده شهروندان دارد بررسی نظام‌های سیاسی و معطوف به قدرت از منظر جامعه‌شناسانه این نکته را به دست می‌دهد که الگوهای رفتاری حکومت بسته به آگاهی عمومی و خواست و اراده ملت همواره در حال تغییر است. هر چه آگاهی و دانش ملتی رو به فزونی است درک و فهم تصمیمات و سیاست‌های دولت و حکومت آسان‌تر و همراهی با آن بیشتر و راهگشاستر خواهد بود. بدین صورت که مردم در داخل حکومت‌ها، به تدریج احساس آزادی بیشتری برای بیان عقاید و خواسته‌هایشان می‌کنند و حکومت‌ها نیز ملزم به پذیرش نظام‌های مشارکت می‌گردند.

بی‌تردید مشارکت مردم یکی از مهمترین و موثرترین عوامل برقراری وفاق، اقتدار و ارتقای ضریب امنیت ملی در صحنه‌های گوناگون ملی است. مشارکت در واقع تجلی مشروعیت حاکمیت و ضامن تأمین و ثبات است؛ زیرا مشارکت مردمی می‌تواند به مثابه موثرترین و مناسب‌ترین پشتوانه برای حل و فصل معضلات و بحران‌های سیاسی-اجتماعی و امنیتی مورد استفاده قرار گیرد. هر دولتی که بتواند جلوه‌های بیشتری از همکاری و همدلی توده‌های مردمی را در ابعاد سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و بخصوص در دفاع از کشور و حکومت در مقابل تهدیدات داخلی و خارجی جلب نماید، در حفظ ثبات و امنیت و در نهایت در نیل به اهداف خود موفق‌تر است. (شعبانی، ۱۳۸۰: ۴). در حقیقت مشارکت دارای پیامدهای دو سویه است زیرا در یک معنا عدم مشارکت و انفعال به این مفهوم است که دولت از منابع بالقوه‌ای که باید در خدمت آن قرار گیرد، بی‌نصیب می‌گردد و از سوی دیگر مشارکت زمانی موثر واقع می‌شود که تغییراتی بنیانی در اندیشه و عمل به وجود آیند. از این رو ایده‌های مربوط به مشارکت یک نقطه مشترک دارند و آن بها دادن به

نقش و نظر مردم در تصمیم‌گیری‌های سیاسی و دسترسی آنها به منافع قدرت است. (راش، ۱۳۸۵: صص ۱۴۳-۱۲۳). بنابراین مشارکت سیاسی جزئی از رفتار اجتماعی محسوب می‌شود؛ چرا که اولاً: به منزله یکی از ارکان و شاخص‌های عمده توسعه سیاسی به شمار می‌رود. ثانیاً: رابطه تنگاتنگی با مشروعیت نظام‌های سیاسی دارد. ثالثاً: به میزان زیادی بیانگر نوع نظام سیاسی هر جامعه است. از این رو می‌توان چنین استنتاج کرد که میان مشارکت سیاسی مردم و مساله امنیت ملی و ثبات سیاسی یک رابطه‌های معناداری وجود دارد و به تعبیری دیگر میان تغییر مشارکت و امنیت ملی همبستگی برقرار است.

۵- ضعف مشروعیت (Weakness Of Legitimacy)

مشروعیت بر همه سطوح مدیریت ثبات سیاسی و امنیت ملی تاثیر می‌گذارد. برخورداری از میزان بالایی از مشروعیت به نظام‌های سیاسی در قدرت کمک می‌کند تا با راحتی در مورد اهداف به یک توافق و اجماع ملی دست یابند. در حقیقت حمایت همگانی بسیج آسان و اختصاص منابع داخلی را امکان‌پذیر ساخته و اجرای موثر سیاست‌های نظام را تسهیل می‌کند در مقابل تصلب ساختاری، عقب‌ماندگی اقتصادی، ناکامی در برآورده ساختن نیازهای اولیه مردم سرکوب در خواست‌های فزاینده شهروندان برای مشارکت در امور مختلف هم‌علت و هم معلول بحران مشروعیت است. (ای. آزر، این مون، ۱۳۸۸).

از این رو برخی از تحلیل‌گران منطقه بر این باورند گسست سیاسی و شکاف‌های اجتماعی میان مردم و دولت و بی‌اعتمادی مردم به دولت‌های خود مبنی بر ناکامی‌های کارکردی آنان در مدیریت کشور در عرصه‌های مختلف علت اصلی شورش و قیام‌های مردمی در کشورهای منطقه می‌باشد. در تحلیل و ریشه‌یابی گسست سیاسی میان دولت‌ها و گروه‌های اجتماعی در شورهای منطقه حضور نیروهای خارجی نقش مهم و موثری دارد. در حقیقت تداوم حضور بیگانگان در منطقه خود عامل مهمی در ایجاد و تقویت بدبینی و بی‌اعتمادی مردم به دولت‌های خود بویژه بواسطه تکیه بیش از حد آنان به آمریکا می‌باشد. در حقیقت مدل امنیتی حاکم به دلیل بر هم زدن شرایط طبیعی منطقه مشروعیت داخلی برخی کشورهای منطقه را نیز تضعیف کرده و در نهایت به ثبات منطقه لطمه می‌زند.

نتیجه‌گیری

تبیین نظری و تئوری عوامل موثر در بی‌ثباتی سیاسی در یک کشور ما را در شناخت و تحلیل علل دگرگونی و ریشه‌های تقابل دولت و جنبش‌های اعتراضی مردم طی چند ماهه اخیر در کشورهای خاورمیانه و منطقه خلیج فارس که عمدتاً ساخت قدرت در این کشورها را هدف گرفته است، یاری می‌نماید.

ظهور دولت‌های دیکتاتوری در منطقه از پیامدهای مهم مهندسی سیاسی-اجتماعی آمریکائی هاست که بر اساس ضرورت و منافع آنان در منطقه طراحی شده است. در حقیقت ساختار قدرت در این کشورها بر اساس نیازها و ضرورت‌های دیکته شده از سوی دولت‌های مداخله‌گر غربی شکل گرفته است. دولت‌های منطقه تداوم قدرت خود را در ایجاد و تقویت رابطه خود با جامعه ندانسته و هیچ‌گونه تمایلی به مشارکت جامعه با ساختار سیاسی نشان نداده‌اند. محور اصلی تداوم قدرت خود را بر سرکوب قرار داده‌اند. حکومت‌هایی که بازتاب آرمان‌های مردم آن کشورها نبوده و معمولاً کاستی‌های اجتماعی را با زور جبران می‌کردند.

بر اساس یک ارزیابی از تاریخ معاصر منطقه می‌توان به این نتیجه رسید که اعمال نفوذ گسترده‌تر بر منطقه و یا نوعی بی‌ثباتی مداوم که نیاز به یک موازنه‌گر خارجی را الزام آور نماید، از جمله اهداف ترتیبات امنیتی تولید شده توسط مراکز قدرت مداخله‌گر غربی بوده است. آمریکا از پایان جنگ سرد با هدف حفظ برتری نظامی خود به دنبال ایجاد کانون‌های منطقه‌ای متضاد هم‌مرز و در صورت نیاز انجام مداخله نظامی بوده است چرا که تحلیل‌گران پنتاگون بر این باور بوده‌اند که این کانون‌های هم‌مرز به تدریج یکدیگر را خنثی نموده و در نهایت راه برای تسلط آمریکا و نظام

جهانی گشوده می‌شود (آقانوری، بنی هاشمی، ۱۳۹۰) و این سیاستی بود که آمریکائی‌ها طی چند دهه گذشته در آمریکای لاتین، اروپا و منطقه خاورمیانه و خلیج فارس دنبال می‌کردند.

نظام سیاسی امنیتی مبتنی بر توازن قوا عمدتاً بر محور تهدیدات سنتی میان دولت‌ها در دوران جنگ سرد و شرایط خاص دهه‌های ۱۹۶۰، ۱۹۸۰، ۱۹۷۰ و با تکیه بر خواست و منافع بازیگران *فرا منطقه‌ای* و متحدان محلی آنها طراحی شده است. چنین نظامی تأکید بر "تضادها" و "اختلافات" دارد. اساساً بارزترین تئوری توازن قوا ایجاد یک فضای امنیتی است که حاصل آن جو بی‌اعتمادی میان کشورها و عدم تمایل کشورها به پیمان‌های *منطقه‌ای* است.

در الگوی امنیتی مورد نظر آمریکا علاوه بر تامین منافع اقتصادی آن کشور رژیم اسرائیل یک جایگاه برجسته دارد، دینامیزی از رقابت و خصومت داخلی در منطقه تولید می‌کند که منافع همگرایی و اتحاد *منطقه‌ای* است، قطب‌های قدرت *منطقه‌ای* را خنثی و محدود می‌نماید و آنها را نسبت به یکدیگر بدبین می‌سازد. این الگوی بی‌نظمی *منطقه‌ای* علاوه بر تولید رقابت میان دولت‌های منطقه به رقابت آفرینی میان نیروهای اجتماعی بومی منطقه (نژادی، فرهنگی، مذهبی) بعنوان پارامترهای مهم توجه دارد.

ایجاد موازنه میان نیروهای اجتماعی منطقه از طریق شناسایی نیروهای مختلف رقیب و مداخله موثر برای جلوگیری از تعامل و همگرایی بین این نیروها بعد جامعه شناختی الگوهای غربی است که تقویت خصومت و رقابت بین مذاهب موجود در منطقه (شیعه - سنی)، گروه‌های نژادی (عرب - عجم) و حتی ایدئولوژی نیروهای مبارز (سلفی - آخرالزمانی) را مد نظر داشته است.

از منظر داخلی نیز الگوی موازنه قوا، آثاری دوگانه در هر کشور منطقه داشته است که ابعاد آن با توجه به میزان توانمندی و قدرت ساختارهای فرهنگی و ایدئولوژیک هر کشور تفاوت داشته است. توسعه وابستگی فرهنگی - غربزدگی که به گسست اجتماعی در نتیجه ایجاد تعارض با منافع نهادهای قدرت بومی دیده شده و نامشروع تلقی می‌گردد، این امر پایه‌های مشروعیت محلی دولت‌های سیاسی که از موازنه گر دعوت به مداخله نموده‌اند را تحلیل می‌برد. با توجه به قدرتمند بودن ارزش‌های بومی - اسلامی و بیگانه‌گری ناشی از تجربه تاریخی روند توسعه شکاف میان دولت و ملت سرعت بیشتری نسبت به سرعت انطباق با معیارهای تحمیلی از سوی نیروی موازنه گر داشته و این امر باعث به هم خوردن موازنه داخلی قوای اجتماعی گردیده کاهش سرمایه اجتماعی این دولت‌ها و تضعیف مشروعیت داخلی آنها را بدنبال دارد. نشانه‌های این گسست را می‌توان در بروز طیفی از هنجاری‌ها شامل بروز رادیکالیسم - توسل به تروریسم کور القاعده با جذب نیروهای در حال انفجار منطقه تاسیس گروه‌های ناراضی دموکراتیک بروز آشوب‌های خیابانی، تظاهرات گسترده و درخواست تغییر نظام حاکم بِنفع نظام بازتر و مردم سالار را مشاهده نمود که وجه مشترک تمام این پدیده‌های اجتماعی، بیگانه‌گری و مخالفت با نیروی مداخله گر است. قدرت‌های *فرا منطقه‌ای* با بهره‌گیری از چنین وضعیتی اقدام به ایجاد نظام امنیتی مطمح نظر خود می‌نمایند. دولت‌های منطقه بر اساس این شواهد ظاهری و با هدف دستیابی به اهداف و منافع خود به قدرت‌های *فرا منطقه‌ای* متوسل می‌شوند و درحقیقت با تجاهاضن استقبال از سیاست توازن قوا موجبات فرسایش ثبات و امنیت داخلی جامعه خود را فراهم می‌سازند. سرانجام این فرآیند شکل‌گیری وضعیت پیچیده‌های برای حاکمان منطقه است که از یکسو با احساس ناامنی در منطقه و از سوی دیگر با ساخت قدرتی شکننده در داخل مواجه می‌باشند. این سردرگمی معلول همان پارادوکسی است که کشورهای منطقه با آن در چالش می‌باشند.

بدین سان شکل‌گیری موج تغییر در خاورمیانه را می‌توان واکنشی نسبت به ضرورت‌های محیط داخلی (فرسایش ثبات سیاسی)، نیازهای امنیت *منطقه‌ای* و فرآیندهای موجود در سیاست بین الملل دانست. علیرغم تغییرات ساختاری در نظام بین الملل و فرآیندهای حاکم بر روابط کشورها و بازیگران *منطقه‌ای* طی سال‌های دهه ۸۰، کشورهای خاورمیانه عربی و منطقه خلیج فارس در این دوران با تغییرات بنیادین رو به رو نگردیده‌اند. لیکن موج خیزش‌های اخیر مردمی در منطقه علیرغم مقاومت غربی‌ها مقابل تغییرات بنیادین در کشورهای عربی منطقه قبول شرایط جدید

را برای آنان اجتناب ناپذیر نمود. کما اینکه دیوید کامرون نخست وزیر انگلیس در توجیه قبول تغییرات در منطقه با تایید این تحلیل می‌گوید: "اگر صادق باشیم باید بگوییم که ما در برخی اوقات هنگام سبک-سنگین کردن این گزینه‌ها انتخاب غلطی را انجام دادیم. همانگونه که حوادث اخیر نشان داد نادیده گرفتن حقوق اولیه مردم کمکی به تقویت ثبات نمی‌کند بلکه بیشتر تاثیر عکس دارد." (مصاحبه سخنگوی وزارت خارجه انگلیس با خبرگزاری ج.ا.ا.).

از ویژگی‌های مهم و برجسته این تحولات کاهش نفوذ آمریکا در خاورمیانه می‌باشند. اگر چه این موضوع از جنگ عراق در زمان جورج بوش پدر همواره مطرح بوده است، لیکن بخوبی این کاهش نفوذ را می‌توان در برخورد آمریکا با قیام‌های مردمی در کشورهای عربی دید که آمریکا خیلی سریع با آن حرکتها ابراز همبستگی کرد و به اتحاد سیاسی خود با دولتمردان سرکوبگر نامحسوب منطقه پایان دهد تا اعتبار از دسته رفته این کشور را به عنوان مدافع دموکراسی و حقوق بشر برگرداند. اما با سرایت انقلاب به بحرین و لیبی این تلاش تا حدی پیچیده شد. عدم حمایت آمریکا از مبارک و بن علی خشم سعودی‌ها را برانگیخته بود که نمی‌خواستند دچار سرنوشت مشابهی بشوند.

بنابراین شرایط سیاسی و مقتضیات منطقه نیازمند نقش آفرینی هوشمند و فعالان‌های از سوی بازیگران اصلی صحنه یعنی مردم مسلمان این کشورها می‌باشد. تحلیلگر و نویسنده آلمانی شرایط حساس کنونی در کشورهای گسیخته از بند حکومت‌های خودکامه را چنین توصیف و بنوعی گوشزد می‌کند: اسلام یکی از مولفه‌های اصلی جنبش و خیزش مردمی است که در ایجاد آرایش جدید تعیین کننده خواهد بود. دین در خاورمیانه هویت سیاسی دارد و آنچه که بر روند رخدادها اثر خواهد گذاشت، اسلام سیاسی است که آموزه‌هایش در دهه‌های گذشته گستردگی زیادی یافته است. (Jurg Bischoff, 2011) در این میان الگوی جمهوری اسلامی ایران بعنوان یک نظام مردم سالار دینی می‌تواند سرلوحه مطالبات مردم مسلمان این منطقه باشد.

برای رهایی از الگوهای ناکارآمد امنیتی حاکم در منطقه طی سه دهه گذشته که خود منشاء ناامنی بوده و عملاً عدم تحقق آن بویژه بعد از بحران عراق محرز گردیده است، متعاقب افزایش آگاهی مردم منطقه نسبت به منافع خویش توجه به همگرایی بیشتر میان منافع دولت و گروه‌های اجتماعی و همچنین تغییر در نوع نگرش و برداشت از مفهوم "امنیت"، "ثبات سیاسی پایدار" ضروری می‌باشد. نخستین و شاید مهمترین سازو کار در خصوص الگوی نوین امنیت و ثبات در فضای سیاسی جدید، گفتمان سازی و باز تعریف مفهوم امنیت است. با توجه به بافت دینی و اسلامی این جوامع نخبگان سیاسی و بویژه علمای مذهبی نقش و تاثیر بسزایی در افزایش سطح آگاهی افراد جامعه و کمک برای رسیدن به فهم مشترکی از مفهوم امنیت و ثبات و قدرت منبعث از مردم دارند. گفتمان جدید در منطقه ضمن تبیین نظام جدید، می‌بایست بر موضوعات مشترک، کاهش تنش میان کشورها و ایجاد پیوستگی و وابستگی متقابل در حوزه‌های اقتصادی، فرهنگی و علمی که یکی از اهداف اساسی یک نظام امنیتی و ثبات آفرین در منطقه خواهد بود، ایفای نقش نماید.

بدیهی است این تغییر نگرش در یک فرآیند زمانی و با فراهم سازی بسترهای مناسب امکان پذیر می‌باشد. پذیرش این واقعیت اجتناب ناپذیر است که دستیابی به الگوی با ثبات و امنیت دائم در منطقه نمی‌تواند در فضای امنیتی و تهدید بر فرض امکان از شمولیت و جامعیت لازم برخوردار باشد بنابراین نیاز به تولید مفاهیم نوین امنیت و ثبات در فضای جدید است که مولفه‌های اساسی آن بر همکاری، ثبات و رقابت سازنده میان تمامی نیروهای منطقه‌ای تاکید دارد. مبنای بازی در تعریف جدید امنیت حاصل جمع غیر صفر برای تمامی بازیگران داخلی و منطقه‌ای (Non-Zero Sum Game) است بدین معنا که همه کشورهای منطقه و گروه‌های سیاسی و اجتماعی منطقه بعنوان بازیگران اصلی بر اساس ظرفیت و توان خود در ثبات و ایجاد امنیت منطقه‌ای ایفای نقش می‌کنند و از ثبات منطقه‌ای منتفع خواهند شد. در چنین وضعیتی اولویت کشورهای عربی در حوزه اقتصادی بایستی به سمت مسائل اقتصادی و زیربنایی داخلی و اجتناب از هدایت سرمایه‌های ملی به سمت رقابت‌های بی‌نتیجه سلیحاتی گردد و منابع عمده نفتی منطقه بجای ذخیره شدن در بانک‌های غربی تبدیل در بانک‌های غربی تبدیل به ظرفیت‌های توسعه‌های در منطقه

گردد که حضور سنگین نیروهای خارجی و توسعه پایگاه‌های آنها با آن در تضاد است. بر اساس شواهد تاریخی ایجاد پیوند و وابستگی متقابل میان کشورها صرفاً با تأکید بر لایه امنیتی از قوام و دوام دائمی بر خوردار نمی‌باشد و عوامل موثر در افزایش پیوستگی و استحکام مناسبات کشورها را بایستی در لایه‌های دیگر چون اقتصاد، فرهنگ و ... جستجو کرد.

پی‌نوشت‌ها

- ۱ - رسانه‌ها و ثبات سیاسی، جمعی از نویسندگان، انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی، چاپ اول، تهران، ۱۳۸۱. برای مطالعه بیشتر رک: politic in Third World, New York, & Power David M. Wood, Comparing Political systems & - Bertsch, Gray, K.s, Robert p. Clark MacMillan, 4, 1991
- ۲ - الف: سیاست دو ستونی نیکسون Twin Pillar Policy (۱۹۶۹) با بقدرت رسیدن ریچارد نیکسون تغییر چپتی در سیاست آمریکا در منطقه خاورمیانه مشاهده شد که بدین ترتیب آمریکا از سیاست پیشین خود مبنی بر ایجاد کمربندهای امنیتی و دفاعی به سمت اتکاء به کشورهای منطقه حرکت کرد. در این سیاست ایران به عنوان قدرتمندترین و بزرگترین قدرت منطقه مورد توجه آمریکا قرار گرفت و عربستان نیز بعنوان پایه اقتصادی این سیاست برگزیده شد. چرا که همکاری بین ایران و عربستان می‌توانست منجر به ایجاد امنیت در منطقه و جلوگیری از نفوذ کمونیسم شود. جهت اطلاع بیشتر نک: کتاب خلیج فارس و مسائل آن نوشته دکتر همایون الهی، نشر قومس، ۱۳۸۸، تهران.
- ب: سیاست مهار دوگانه: در فاصله سال‌های ۱۳۷۲ تا ۱۳۷۵ سیاست "مهار دو گانه یا دو جانبه" به عنوان دستاورد فکری دولت کلینتون اعلام می‌شود. دوگانه بودن این سیاست به معنای استفاده از ابزارهای "نظامی" و "غیر نظامی" (تحریم‌های اقتصادی و سیاسی) برای کنترل عملکرد حکومت ایران در داخل و خارج از ایران است که با تصویب قانون ال.ای.اس در کنگره آمریکا به اجرا گذاشته شد. مبنای این سیاست ایالات متحده در خلیج فارس ادامه تعهد و تضمین امنیت متحدانش و حفظ جریان نفت می‌باشد.
- ۳ - با وجود رهیافت‌های مختلف در سازماندهی مدل‌های همکاری امنیتی در منطقه خاورمیانه و خلیج فارس، تاکنون شکل بندی امنیتی مشخصی مورد پذیرش واحدهای سیاسی آن قرار نگرفته است که چنین وضعیتی را می‌توان عامل اصلی شکل‌گیری "معضل امنیتی" در منطقه دانست. برای مطالعه بیشتر مراجعه کنید به: فصلنامه سیاست، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، نوشته دکتر ابراهیم متقی، دوره ۴۰، شماره ۱، بهار ۱۳۸۹، صص ۲۷۸-۲۵۹.
- ۴ - ادواردای، آزر و چونگ این مون، امنیت در جهان سوم، ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی، انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۸۸. همچنین مراجعه کنید:
- 5 - Leonard Binder, et al., Crises in political Development, Princeton University Press, 1972.
- 6 - Samuel P. Huntington, Political Order in Changing Societies, New Haven, Ct: Yale University Press, 1968.
- 7 - Michael Hudson, Arab Politics, New Haven, CT: Yale University Press, 1978.
- ۸ - بعنوان مثال مناسبات کشورهای اروپایی با روسیه بیشترین پیوند و وابستگی را در لایه غیر امنیتی یعنی اقتصاد و انرژی با یکدیگر دارد.

فهرست منابع

- استراتژی امنیت ملی آمریکا در قرن ۲۱، انتشارات موسسه فرهنگی، مطالعاتی و تحقیقاتی بین الملل ابرار معاصر، زمستان ۱۳۸۰، ص ۱۶۰
- همان منبع، فصل ۳، صص ۲۶۷ الی ۲۹۵.
- رضا خلیلی، تحول تاریخی - گفتمانی مفهوم امنیت: مجموعه مقالات استراتژی امنیت ملی در جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۸۴، صص ۱۳۱-۹۷..
- مسعود چلبی، جامعه شناسی نظم: تشریح و تحلیل نظری نظم اجتماعی، ۱۳۷۵، ص ۱۱.
- نک: استراتژی امنیت ملی آمریکا در قرن ۲۱، همان منبع، فصل ۳، صص ۲۶۷-۲۹۵.
- محمد محق، ریشه‌های تاریخی القاعده و طالبان، قسمت اول، سایت بی‌بی سی فارسی، ۲۲ تیر ۱۳۸۹.
- خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران، مصاحبه خبرنگار ایرنا با پروفسور رابینسون، ۱۳۹۰/۱/۹.
- فصلنامه مطالعات راهبردی، شماره ۲۸.
- حاتمی، روزبه، دولت رانتیر و فرهنگ سیاسی، سایت رستاک، ۲۲ خرداد ۱۳۸۸ (www.rastak.com).
- عبدالعزیز بن عثمان بن صقر، چشم انداز شرایط استراتژیک خلیج فارس از دیدگاه اعراب (دورنمای سال ۲۰۲۵)، مترجم: رضا عامری، الوسط بحرین، ۱۳ فوریه ۲۰۰۸.
- همشهری دیپلماتیک، رفتار شناسی دولت مصر در برابر بحران اخیر، دوره جدید، شماره ۴۶، زمستان ۸۹.
- علی اصغر کاظمی، بحران نوگرایی و فرهنگ سیاسی، ۱۳۷۶، ص ۱۰۱.
- محمد رضا شعبانی، نقش مشارکت مردم در مدیریت بحران، ۱۳۸۰، ص ۴.
- مایکل راش، جامعه و سیاست، مقدم‌های بر جامعه شناسی سیاسی، ترجمه منوچهر صبوری، انتشارات سمت، تهران، ۱۳۸۵، صص ۱۴۳-۱۲۳.
- دکتر رضا آقائوری، دکتر سید مجید بنی هاشمی، شناسایی نقشه نهایی آمریکا برای مقابله با ایران "شیر پیر"، سایت بولتن نیوز، ۱۷ فروردین ۹۰.
- مصاحبه سخنگوی وزارت خارجه انگلیس با خبرگزاری ج.ا.ا.
- بعنوان مثال مناسبات کشورهای اروپایی با روسیه بیشترین پیوند و وابستگی را در لایه غیر امنیتی یعنی اقتصاد و انرژی با یکدیگر دارد.
- See: Stephen Zunes, "Us policy toward political islam' foreign policy in focus, 12 September 2001
- Carina Solmirano and Pieter D. Wezeman, Military spending and arms procurement in the Gulf states, sipri, October 2010.
- Ibid, p.20
- http://www.arannews.ir/fa/news/1939.aspx (خبرگزاری آران به نقل از شبکه پرس تی وی ۱۱) آبان ۱۳۸۹
- Hans Morgenthau, politics among Nation, New York, Alfred A. Knopf, 1985, pp. 146-169
- Jurg bischoff, Wohin steuert die arabische Revolution? (انقلاب عربی به کدام سو) Neue Zurcher Zeitung, 8. April 2011.